

شنبه 30 آبان 1405 - 05:36

فیلسوف پیامبر نیست؛ پرسشگر عالم غیب و قدس است

فلسفه، شاید بیش از آنکه دانستن پاسخ‌ها باشد،

فلسفه، شاید بیش از آنکه دانستن پاسخ ها باشد، هنر حیرت کردن در برابر پرسش های بی پایان است؛ مکثی در میان شتاب روزگار، برای دوباره دیدن جهان، انسان و آنچه از در پس ظاهر امور پنهان مانده است. اهل این دانش می گویند فلسفه از همین حیرت آغاز می شود؛ از پرسشی که آرام نمی گیرد و انسانی که با وجود همه دانسته هایش، هنوز خود، جهان و سرنوشتش را به تمامی نمی شناسد. شاید از همین روست که سخنان ملاصالحی در روز حکمت و فلسفه، نه از جنس پاسخ های قطعی، که دعوتی به بازگشت به همین حیرت نخستین بود؛ حیرتی که انسان را به اندیشیدن، پرسیدن و دوباره نگریستن فرامی خواند.
دکتر ملاصالحی

نام او برای بسیاری آشناست؛ او استاد تمام دانشگاه تهران و از نام آشنایان برجسته در پیوند میان فلسفه و باستان شناسی است؛ پژوهشگری که نخستین بار فلسفه باستان شناسی را در ایران بنیان گذاشت و کوشید از دریچه اندیشه، به پرسش های بنیادین درباره انسان، فرهنگ، دین، هنر و گذشته بنگرد. از او کتاب ها و مقالات متعددی به زبان های فارسی، انگلیسی و یونانی منتشر شده است؛ آثاری در حوزه های فلسفه، باستان شناسی، دین پژوهی و هنرهای آیینی که از جمله آن ها می توان به «جلوه های کهن هنر آیینی»، «زیبایی و هنر از منظر وحیانی اسلام»، «درآمدی بر معرفت شناسی باستان شناسی»، «جستاری در فرهنگ»، «پدیده موزه و باستان شناسی» و «انسان، فرهنگ و سنت» اشاره کرد. سرانجام در همین آبان ماه که بهار اهل خرد و فلسفه است به سوالات ما پاسخ گفت. آنچه اکنون از نظرتان می گذرد مشروح سخنان اوست.

ایکنا - استاد گرامی در آستانه روز جهانی فلسفه و در ایام و روزگاری که جهان ما با بحران های معرفتی و بازگشت جنون آمیز جنگ و سیطره تکنولوژی روبه روست؛ مرزهای دیرین مفاهیمی چون حقیقت، معنا و نسبت انسان با آن ها دستخوش تغییر شده است. به نظر شما فلسفه و خرودرزی باید توجه خود را بر کدام گره ناگشوده متمرکز کند، یا به تعبیر دیگر، انسان معاصر به چه چیزی و چگونه باید بیندیشد؟

دوره جدید از نامتعارف ترین و به طرز خطرناک و خطرخیز و دلهره آور، هم خلاق و هم ویرانگرترین روزگارانی است که انسان از سرمی گذراند؛ به طرز انسان شمول و در مقیاسی سیاره ای هم از سر می گذراند. دوره جدید متمایز و متفاوت ترین روزگاران در تاریخ بشر است. با این همه تفاوت ها، تمایزها و نامتعارف بودنش از روزگاران گذشته، تاریخ انسان همچنان وحدت پیکروارش را چونان تاریخ انسان حفظ کرده است. برغم از سرگذراندن خیزش ها و ریزش های فکری، معنوی، اخلاقی و برآمدن و در آمدن و بدرشدن نظام های سیاسی، حکومتی و حاکمیتی و از سرگذراندن شکاف ها، گسست ها و گسل ها و مغاک های دوره ای بسیار، تاریخ انسان همچنان تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان انسانی، پیوستگی، پیوند و وحدت پیکروارش راحفظ کرده است و چونان تاریخ انسان ادامه و استمرار دارد.

دوره جدید با وجود تفاوت ها و تمایزهایش از روزگاران گذشته و نامتعارف بودنش و همچنین با وجود گسست ها و مغاک های ژرفی را که با روزگاران پیشین با سنت ها و مواریث روزگاران پیشین با نظام های فکری، ارزشی و دانایی روزگاران پیش از خود دامن زده است همچنان در بستر تاریخی گام برمی گیرد که تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان انسانی ماست. هر فیلسوف تاریخی این را نیک می داند و ژرف می فهمد که تا چه میزان ریشه ای و مسئله مند است انسان در جامعیت وجودی اش. مسئله او نیز انسان چونان انسان تاریخی و تاریخمند و نیز انسان چونان هستنده ای فرهنگی، اجتماعی و نیز انسان به ماهو انسان چونان هستنده ای که وجودیت او تا آن سوی مراتب متعالی و ساحات غیب و قدس دامن گشوده است و در روشنگاه شریف و سرچشمه ای و زیبا و نیکو ترین دریافت های شهودی و شهود ورزانه گوهرآنسویی «وجودیت مینوی» خویش را مشاهده کرده است.

فیلسوف با انسانی ترین سویه و سپهر وجودی انسان که سخن، کلمه و سپهرادراکی او که «عقل» است با انسان مواجه می شود. مواجهه ای پرسشگرانه و سنجشگرانه و دیالوژیک یا گفتمانی و پرسمانی. مواجهه با انسان در جامعیت آن، مواجهه با روند و سیر گشودگی وجودی انسان در جهان، مواجهه با دستآوردهای عظیم فکری، فرهنگی، علمی، فنی و رفاهی بی سابقه ای که انسان روزگار ما بر آن تکیه زده است و با وجود باغ ها و مزرعه های سبز رفاهی را که علوم نوپدید و فناوری های بدیع و بی سابقه بروی او گشوده اند، به رغم درهای امکانات عظیم سوادآموزی که دوره جدید به روی جمعیت های میلیاردی سیاره زمین گشوده است و با وجود حقوق مدنی بی سابقه ای که گروه های جنسی و سنی انسان روزگار ما به آن ها دست یافته است و

ثروت، مکنت و سرمایه های عظیم مادی و دنیوی و رفاه زندگی گیتیانه ای که جامعه ها و جمعیت های میلیاردی روزگار ما به آن دست یافته و کام می گیرند و بسیارشان از فرعونان، قارونان، قیصران و شهریاران روزگاران گذشته مرفه تر، شاهانه و شهریانه تر زندگی می کنند و با وجود خیزش ها، جهش ها و پرش های عظیم و بی سابقه ای که در اندیشه، دانش و دانایی انسان رخداده است و دسترسی انسان روزگار ما به انواع اطلاعات و دانستنی ها، دانش ها و رشته های مختلف و کوتاه سخن آن که با وجود این ها و ناگفته ها و نکته ها و اوصاف ناگفته بسیار دیگر، فیلسوف روزگار ما می پرسد که چرا احساس می کنیم، جامعه و جهان ما صمیمی تر، امن تر و ایمن تر نشده است که ناامن تر نیز شده است.

در بیرون آتشناک و شعله خیز و در درون سرد، منجمد، یخ زده و بی روح تر نیز شده است؛ به ویژه در جوامع و در میان جمعیت هایی که طرح اندازان و معماران نظام های فکری، ارزشی، دانایی، سیاسی و مدنی عصر و عالم جدید بوده اند و دست و دامنشان پر از انواع امکانات رفاهی، دنیوی و آزادی های فردی و اجتماعی و حقوق مدنی و انواع دستآوردهای فکری، هنری، علمی و فنی بوده است. پرسش فیلسوف روزگار ما این است. گستره و دامنه تاریخ گستری و گشودگی تاریخی انسان روی پوسته نازک غبار کیهانی سیاره زمین تاکجا می تواند بسط و ادامه یابد؟

معنایی غایتی در پس پشت و فراسوی این گشودگی بی بدیل و یگانه هست؟ به دیگر سخن برآمدن انسان روی پوسته نازک غبار کیهانی سیاره زمین، افکنده در میان صدها و صدها میلیارد سیاره دیگر کیهان، محمل چه معنا، غایت، راستی و فرجامی است؟ مسئله بنیادین «شر» مناسبتش با خیر، مسئله ریشه ای و بنیادین «رنج»، سوگناکی یا شادناکی حضور انسان در جهان، مسئله مرگ و داد و بی داد، و جایگاه اخلاق و امر اخلاقی در زیست اقلیم و عالم انسانی و مسئله های مهم و محوری و ریشه ای و سرچشمه ای و هستی شناختی دیگر از این دست همه یکسر ،هسته ستبرشان، انسان است و بازمی گردند به پرسشگری ها و سنجشگری های هستی شناسانه فیلسوف درباره وجودیت انسان و حضور انسانی او در جهان چونان هستنده ای چندسپهری و چند ساحتی در جامعیتش. پیامبران و روح های پیامبرانه و جان ها و وجدان های های ژرف و باطن بین، برای چنین پرسش های حدی و مرزی و ریشه ای و سرچشمه ای و بنیادین و هستی شناسانه مژده های خوش از ملکوت و ساحت غیب و قدس به ارمغان می آورده اند.

فیلسوف پیامبر نیست، منادی عالم غیب و قدس نیز نیست؛ پرسشگر عالم غیب وقدس است. فیلسوف همیشه تنهاست، تنها گام برمی گیرد. پیامبران موید به «کلمة الله» و «روح القدس»اند. عالمان دستشان پر از شواهداست. هنرمندان دست و دامنشان پر از آثاری ست که نوآوری و ابداع کرده اند و ما را مجذوب، واله و مفتون آثار خود کرده اند. عارفان جانشان مست عشق و گرم عاشقانگی ست. فیلسوف تنها با اندیشه، عقل پرسشگرانه اش گام برمی گیرد و تنها می پرسد و هر بار با پرسشگری هایش افق های نو به روی ما می گشاید. فلسفه حس ژرف حیرانی ست و «لوگوس» یا عقل فلسفی او، به پرسش فراخوانده است. فراخوانده شده بپرسد، تفکر و تعقل کند و چشم اندازها و افق های فکر و عقل و فهم فلسفی اش را بروری ما بگشاید.

ایکنا - با این توصیف بزرگ ترین درد نسل امروز، تهی شدن زندگی از غایت، اضطراب وجودی و احساس بی معنایی در زندگی است. فلسفه و تأمل حکمی چگونه می تواند برای انسانِ ملول گشته معنا بیافریند؟

در جغرافیای طبیعی هنگامی که آتشفشانی از لایه های زیرین زمین با فشار سنگین سربرکشیده و پوسته سرد و نازک زمین را شکسته و گدازه ها را به بیرون ریخته است، به هر میزان فشار سنگین تر و پرتاب فورانی تر بوده است، ریزش گدازه ها سهمگین تر روی پوسته سردزمین دامن گسترده و ریخته شده اند. ارض وجود، ارض تاریخ و جغرافیای وجودی و تاریخی ما نیز چنین است. هر بار که از لایه های زیرین ارض وجود آدمی و ارض تاریخ آتفشانی خیزش کرده است پوسته ها و لایه های برینی را شکسته و گدازه هایش را بیرون پرتاب کرده و ریخته است. دوره جدید، دوره زلزله ها و انفجارهای سنگین و سهمگینی بوده است که در ارض «وجود» و در ارض تاریخ اتفاق افتاده است. کانون آتشفشان ها قاره و منطقه های غرب تاریخ در دوره جدید بوده است و خاکستر گدازه های آتشفشان ها و یا آوار زلزله های سنگین و سهمگینش را سنت ها و مواریث، مدنی و معنوی و روان رفتار همه تاریخ ها و فرهنگ و زیست اقلیم و عالم جمعیت های میلیاردی سیاره زمین احساس کرده و همچنان احساس می کنیم.

احساس تهی بودگی از معنایی، برون پاشیدگی وجودی، از خویش بیگانگی، نسیان زدگی، فشارسنگین و سنگین دلهره ها و اضطراب های وجودی که پیامدشان خودکشی صدها هزارانسان در هر سال است. احساس می کنیم روی خاکستر گدازه ها و آوار سنت ها و میراث های معنوی و نظام های ارزشی و اخلاقی زندگی می کنیم که فرو پاشیده اند. مسئله هنگامی پیچیده و دشوار و نگران کننده تر می شود که فیلسوف خود با برهوت تهی بودگی و تهی معنایی که همچنان شتابان فراختر و فراختر می شود دست و پنجه می فشارد. شواهد و قرائن تاریخی گواهی می دهند آنجا و آن هنگام که سر فیلسوف به سنگ و صخره تاریخ خورده است خیزش ها و رستاخیزهای پیامبرانه در رسیده و تاریخ را به گونه ای دیگر رقم زده اند و مسیرهای دیگری را در تاریخ گشوده اند. ایران اینک در چنین جایگاهی با قامتی ستبر ایستاده است.

ایکنا - اگر از شما بخواهیم در مقام ادای احترام در روز حکمت و فلسفه، از یک استاد که بر جان و جهان بینی شما تأثیری عمیق داشته است یاد کنید، آن شخص کیست؟ و مهم تر از آن کدام ویژگی اوست که برای شما ماندگار شده است؟

یک زندگی درآمیخته با کتاب، کتاب خوانی و توفیق معاشرت، مراودت و مصاحبت با انسان های صاحب ذوق، هنر، اندیشه و دانایی و تلمذ در محضر اساتید صاحب نام و نظر و جان ها و وجدان های بیدار، پاسخ به سؤال شما را برایم دشوار می کند. جانی و وجدانی پرتحرک و تموج بسوی آموختن داشته ام. دانش باستان شناسی تنور کشش و خیزش جان و وجدانم را بسوی نایافته ها و ناشناخته ها شعله ورتر کرد و تأثیری سخت و ستبر بر من داشت.

اندیشه های بزرگ و ژرف کاو را دوست داشته ام و به روح های پیامبرانه عشق و ارادت ویژه داشته ام. با قرآن شریف زندگی می کنم، از آثار عارفان بزرگ به ویژه عارفان بزرگ میهنم ایران علی الخصوص آثار جاویدان عارف روشن ضمیر و شاعر خوش ذوق جلال الدین محمد بلخی خراسانی از صدر تا ذیل موانست داشته و ژرف تأثیر پذیرفته ام. آثارفیلسوفان ژرف کاو را با دقت و مراقبت و یژه خوانده ام و همچنان می خوانم. با وجود این ها در راه ها و مسیرهای صخره ای، سنگلاخی و دشواری گام برگرفته ام که متفاوت از راه و مسیرهایی است که دیگران رفته و پیموده اند. انسان هستنده و باشنده ای یگانه و بی همتاست، تنها به خدا شبیه است که بی مثال است. هر انسانی سیر وجودی یکتا و یگانه خود را یکبار و تنها یکبار در جهان قدم و رقم می زند و چشم از جهان فرو می بندد و به سرچشمه ای بازمی گردد که برآمده است.

ایکنا- با وجود اینکه مبانی فلسفه استوار و کهن اند، اما بی شک فهم و ظرفیت مخاطب امروز و حوصله ذهن های که گرفتار شتابزدگی شده، تغییر کرده است. برای ما نسل جدید بفرمایید که چه تفاوتی میان فلسفه خوانی و فلسفه ورزی دیروز با امروز وجود دارد؟ فلسفه خوانی، فلسفه دانی و فلسفه ورزی و تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ و به ویژه دانش باستان شناسی و فلسفه دانش باستان شناسی را که سال ها تدرس کرده اید، چگونه می بینید و چه تعریفی از هر کدام دارید؟

چند سؤال متفاوت یکجا جمع شده است. هرکدام توضیح جداگانه ای می طلبد. نخست آن که هر فلسفه خوانی لزوما فلسفه دان و فلسفه ورز نیست؛ همه ما بیش و کم نوعی از شناخت، اندیشه و معرفت فلسفی که نظری و نظرورانه و عقلانی است درباره ماهیت و معنای اتفاقاتی که در زندگی، پیرامون و در جامعه و جهان ما می افتد داریم، لیکن همه ما که فیلسوف نیستیم. هرفلسفه خوان و دانش آموخته فلسفه نیز فیلسوف نمی شود، چنان که هر دانش آموخته شعر، ادبیات، صناعات، عروض و اوزان شعری، شاعر نمی شود. همانقدر که شاعران بزرگ و واقعی نادرگان روزگارند، فیلسوفان بزرگ و ژرف اندیش نیز نادرگان دورانند.

در تفکیک و تمایز میان تاریخ فلسفه و فلسفه تاریخ نیز پاسخ صریح و روشن است. تاریخ نخست رخداد است. نخست وقایع اتفاقیه ای است که آدمیان از سر گذرانده اند، سپس روایت آنچه اتفاق افتاده است و از سرگذشته است. به سخن دیگر هر تاریخی نخست امر ماتقدم است. روایت رخدادهای تاریخی از هر نوع و طور و قسم اعم از تاریخ فرهنگ و سیر و مسیر حیات فرهنگی و اجتماعی این ۷ دوره و آن دوره این فرهنگ و آن فرهنگ این جامعه و آن جامعه و یا این دانش و آن دانش و دانایی و نظام های فکری و دانایی و ارزشی این یا آن دوره همه، ذیل تاریخ ما تأخر، ردیابی و رصد و روایت های تاریخی مورخان و «علوم تاریخی» فهمیده و تعریف می شوند.

تاریخ فلسفه نیز تاریخ فلسفه است نه فلسفه به ماهو فلسفه. فلسفه تاریخ و فلسفه هر موضوع و مسئله و هر چیز دیگر از جمله فلسفه باستان شناسی و همچنین فلسفه فلسفه، همه یکسر، فلسفه اند و پرسش گری ها و سنجش گری ها و غربالگری های فلسفی فیلسوف در باره موضوعش. دانش نوپدید، هرچند نه نوبنیاد باستان شناسی نیز امر ماتقدم یا پیشینی است و پرسشگری ها و سنجش گری ها و غربالگری های نظری و فلسفی درباره راستی، کاستی، هستی و چیستی دانش باستان شناسی همه امر ماتأخر و پسینی و برون باستان شناختی محسوب می شوند. تعریف ساده و دم دست از دانش باستان این است که باستان شناسی، دانش شناخت انسان است به مدد و به وساطت آثار به جای مانده از انسان از گروه های انسانی در روزگاران گذشته ای که می زیسته اند.

ایکنا _ فلسفه باستان شناسی از چه می پرسد؟

نخستین پرسش فلسفه باستان شناسی درباره دانش باستان شناسی این است که شناختی را که باستان شناسان در باره انسان و نحوه زندگی انسان ها در روزگاران گذشته مدعی آن هستند، اساسا دست یافتنی است؟ گذشته ای که باستان شناسان مدعی کاویدن، کشف و شناخت آن هستند، اصلا اتفاق افتاده است؟ اگر هم اتفاق افتاده چنین گذشته چگونه گذشته ای است؟

سؤال سنگین تر فلسفه و معرفت شناسی دانش باستان شناسی در باره دانش باستان شناسی یا درباره «علوم باستان

شناختی» این است که باستان شناسان آن چه را که می جویند و می کاوند و می یابند، همان قابل انطباق با همان چیزی است که در گذشته اتفاق است؟ چگونه آن ها موفق می شوند میان یافته ها و نایافته ها، امر مکشوف و مشهود و امر مفقود و مفروض میان آثار موجود و موثران غایب، میان ظرف های شکسته تهی از مظروف، میان ماده های الکن و معناهای مفقودِ مفروض و یا به مفهوم دقیق و فلسفی تر میان «لوگوس ها»(lost logoi) و «ارخه»(lost archae)های مفقود و غایب، به مدد و به وساطت آثار (archaea) پل های مدلل، معلل و موجه بپا کنند و شمار بسیاری از پرسش های ریز و درشت دیگر از این دست همه یکسر فلسفی اند و در سپهر فلسفه دانش باستان شناسی و هر آینه شناخت شناسی دانش باستان شناسی طراحی و درانداخته می شوند.